

یستم و مروارید ماهنامه

ماهنامه، یک ساله شد.

به پاس همراهی شما سروران، یک ساله شدنمان را جشن میگیریم.

در مسلخ عشق جز نگویم را نگشند لافر صفتان زشت خو را نگشند

گر عاشق صادق ز گشتن مگریز مردار بود هرآنچه او را نگشند



جشن میلاد یکسالگی ماهنامه تولد تولد تولد مبارک



جواب هم می دهیم!



خبر بد ص ۲
خبر جدی ص ۴



راوی دل

۲۳۷۶***۰۹۱۳: اگر به مشکل امروزت، غم دیروز و اضطراب فردا را اضافه نکنی مشکل تو هر چه باشد قابل حل است!
۲۳۷۶***۰۹۱۳: در این جهان نیاز به دوست داشتن و ستایش شدن بیش از نیاز به نان است! (مادر ترزا) مرتضی محمدی



ماهنامه: ممنون از شما بابت پیامک های ارسالی



۲۱۰۹***۰۹۳۶: برادری دستشو گذاشت رو شونه برادرش ازش پرسید: تو قویتری یا من؟ برادره گفت: من، برادر اولی با دلی گرفته دستشو از شونه برادرش برداشت دو قدم دورتر رفت و باز پرسید: تو قویتری یا من؟ گفت: تو گفت چرا نظرت عوض شد؟ جواب داد: وقتی دست رو شونم بود فکر میکردم دنیا پشتمه. صفای هر چی برادر



ماهنامه: سلامتی
۵۸۶۱***۰۹۱۳: مانده تا سینی ما پر شود از صحبت سنبوسه و عید ...
ماهنامه: هوا سرد است...



زندگی با بزرگان حسن غازی فوتبالیست بود، کاپیتان جوانان سپاهان. درست همان وقتی که دعوت می شود به تیم ملی جوانان و در رشته داروسازی دانشگاه اصفهان هم پذیرفته می شود، همه چیز را رها می کند و می رود جنگ. وقتی می رود جبهه، باز هم سر و کارش با توپ می افتد و می شود فرماندهی توپخانه. در یکی از روزهای اسفند ۶۲، از تلای سپاهان می رسد به تلای پلائیبه و برای همیشه آنجا ماندگار می شود. فرازهایی از وصیت نامه سردار شهید حسن غازی اصفهانی: به نام خداوند نزدیک کننده ی دلها و روان ها. در راه خدا با آنان که با شما به جنگ برخیزند، جهاد کنید ولیکن ستمکار نباشید که خدا ستمکاران را دوست ندارد. (قرآن کریم). خود را بشناس، خدا را بشناس، تا از خود رها گردی و به خدا برسی. عیب دیگری را دیدن ولی عیوب خود را ندیدن، نشانه ی کوردلی است، نه بصیرت و تیزهوشی. وقتی که عملت صالح بوده، همیشه شهیدی، همیشه آماده ی رفتنی. ای جوانان عزیز، خانه ی آخرت خویش را با دو دست ایمان و عمل خالص برای خدا بنا کنید. ما بهشت و جهنم را در این دنیا با عملمان می سازیم. یا معمار بهشت خویشتنیم، یا هیزم جهنم خویشتن. آخرت، عکس العمل اندیشه و ایمان و عمل تو در دنیا است. باید بنده ی خدا شد. بنده ی خدا شدن تو را از بند همه ی بندها آزاد می سازد، چون عبادت خدا آزادی بخش است و عبودیت او حریت می آورد. غلام همت آنم که زیر چرخ کبود، ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است. حسن آقا غازی برای ما اصفهانیها مثل آقا تختی بود برای تهرانیها.

برگرفته از کتاب: شقایق عاشق، روایت هایی از زندگی سردار شهید حسن غازی، به کوشش زینب عطایی

- 11/12 آغاز دهه فجر
- 11/14 روز فناوری اطلاعات
- 11/19 ولادت امام حسن عسکری ع - روز نیروی هوایی
- 11/21 ولادت حضرت معصومه س
- 11/22 پیروزی انقلاب اسلامی ایران، سقوط دولت پهلوی

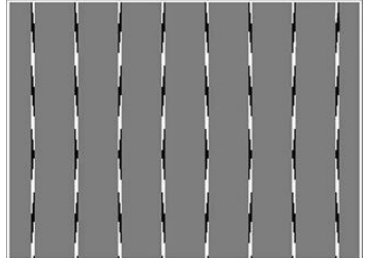


درد. با آرزوی شاداب ترین لحظات برای شما سروران گرمی. همان طور که می دانید ماهنامه یک سالگی خویش را جشن می گیرید. اینجانب به عنوان فعال کوچکی از گستره ی بی پایان فرهنگ و هنر، مدیرمسئول کانون فرهنگی الغدیر و نیز ماهنامه یشم و مروارید، وظیفه دانستم از همراهی شما سروران در این مدت یکساله قدردانی کنم. امید دارم تبسمی را به چهره تان هدیه داده باشیم، که جز این دلگرممان نمی کند. و می دانم کمی ها و کاستی های ما را به بزرگی خودتان می بخشاید. لازم می دانم از آقایان: حاج سید طیب رزاقی، مسیب صدری، علی قربانی، مجید نوری، سعید عرب، مجید دوست رضا، علیرضا رجبعلی، احمد محمدیه، حسین پیشه، محمدجواد مشهدی، جابر دستمردی که با ارائه مطلب، نیز تمامی دوستانی که با نظرات و انتقادات خود، همچنین دوستانی که با کمک های مالی ما را در تهیه ماهنامه یاری دادند، سپاسگزاری کرده و از خداوند منان، برایشان لحظاتی شاد آرزو کنم. محمدامین مسگری aminmesgari@yahoo.com

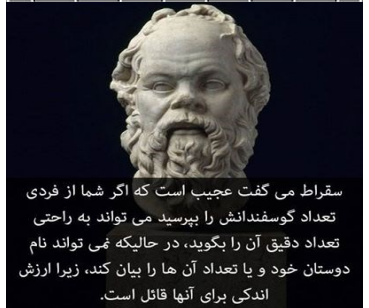
در جواب دوستان

یکی از دوستان، نسبت به یک "جوک" که در شماره ی قبل چاپ شد، متنی را بعنوان نقد در یکی از نشریات چاپ و منتشر کردند. در ابتدا توجهشان را پاس می داریم، و در این وهله به پاسخ می پردازیم. خود ایشان پس از آن داستان، پیامکی را برای اینجانب ارسال کردند بدین مضمون که بی کم و بیش در این جا قرار می دهیم. اهل دانشگاهم، قبله ام استاد است، جانمازم نمره!!! پیشه ام مشروطی، من کتابم را وقتی می خوانم که بگویند استاد: امتحان نزدیک است، دیشب اما خواندم یک ورق از آن را، همه ذرات کتابم متعجب شده

این خطوط صاف هستند!
با چشمانی که اینقدر خطای دید دارند
دیگران را قضاوت نکنید ...



است!!! پس از عرض درود و احترام، باید در پاسخ ایشان عرض شوم، نقد شما همانند این است که من بخواهم این شعر را نقد کنم و بگویم: نه این طور نیست، شما به شعر و شعور سهراب و دانشجو توهین کرده اید. و اینکه مگر می شود قبله ی آدم استاد باشد، شما یک انسان (استاد) را به همان اندازه که شان کعبه را پایین آورده اید، بالا برده اید. و یک کتاب بحث فلسفی دیگر، دوست عزیز، از شما به عنوان شخص نمود محمداًباد، انتظار می رفت در صورت لزوم متنی از ما را مورد انتقاد قرار دهید نه یک جوک را! دقت داشته باشیم، اگر بخواهیم به این ها بپردازیم، از اصل جا خواهیم ماند. بااحترام. مدیرمسئول ماهنامه یشم و مروارید



سقراط می گفت عجیب است که اگر شما از فردی تعداد کوسفندانش را بپرسید می تواند به راحتی تعداد دقیق آن را بگوید، در حالیکه می تواند نام دوستان خود و یا تعداد آن ها را بیان کند، زیرا ارزش اندکی برای آنها قائل است.

خبر بد: نه مثل اینکه دارد می شود!



مراسم کلنگ زنی تعریض آسفالت جاده ابوزیدآباد-کاشان در تاریخ ۹۲/۱۱/۱۱ با حضور نماینده محترم شهرستان های کاشان و آران و

بیدگل، جناب آقای عباسعلی منصوری، در ورودی شهر ابوزیدآباد رقم خورد. قبلاً مبلغ ده میلیارد ریال توسط نماینده محترم جهت تعریض جاده جذب شده است.

ماهنامه: مردم ابوزیدآباد! نماینده اگر برود و تا پایان دوره، پشت سرش را هم که ابوزیدآباد باشد، نگاه نکند، کار خودش را برای ابوزیدآباد انجام داده است. هر چند اگر یک دانشگاه، و حمایت از طرح های در آمدزا با استفاده از پتانسیل های منطقه ای را در دستور کار قرار دهند، که دیگر چه شود!

نماینده عزیز! سلام و درود و شادباش و سلامتی، جز این نمی خواهمت. خسته نباشی مرد

فروش نقد انواع کالای دیجیتال
نظیر: موبایل، لپ تاپ، تبلت، دوربین عکاسی و فیلمبرداری، ال ای دی، دستگاه بازی، پرینتر و لوازم جانبی، به همراه گارانتی و به قیمت تهران+هزینه ارسال+مشاوره اینترنتی رایگان قبل از خرید

ما جای خاصی برای فروش نداریم، ولی بهترین ها را در اختیار تان قرار می دهیم. شماره تماس: ۰۹۳۰۹۹۹۰۰۱۴



اسلام و درختکاری

اسلام کاشت درخت در برابر میزان هوایی که مصرف می کنیم را ضروری می داند

یکی از زیبایی های دین مبین اسلام کامل بودن آن است. به تعبیر دیگر در این دین هیچ چیز ارزشمندی نادیده گرفته نشده و از قلم نیفتاده و بر هر چیز به میزان اهمیت آن مورد امر یا نهی قرار گرفته است. کی از این ارزشمندی ها و از جمله نعمتهای الهی که در قرآن کریم بسیار بر آن تأکید شده است، درخت است. درخت نماد آبادانی و شاخص سبزی و خرمی و مظهر زندگی و باعث تلطیف هوا و موجب آسایش و رفاه انسان، و صفا و پاکی طبیعت می باشد. گیاهان و درختان سهمی بسزا و نقشی بسیار مهم در زندگی بشر دارند. تلطیف هوا، تعادل دمای محیط، حفاظت از خاک و تامین بخشی از مواد غذایی مورد نیاز انسان اندکی از سودمندی های فراوان آنها است. اسلام مردمان را به تماشای گیاهان سرسبز و نگاه به مناظر جذاب آنها دعوت کرده است. چنانکه در فرموده های معصومین: از تاثیر مثبت گیاهان بر جسم و جان آدمی آثاری بسیاری به ما رسیده است.



وجود درخت برای انسانهای نخستین و پس از آن و به خصوص قرن اخیر که زندگی ماشینی، آلودگی های بسیاری را به همراه دارد، اهمیت فوق العاده داشته و روز به روز افزایش می یابد. با توجه به این نیاز، از ابتدای اسلام، بزرگان دین بر کاشت درخت سفارش شده و فضیلت بسیاری برای آن بیان داشته اند. در اهمیت درخت و درختکاری همین بس که از رسول خدا نقل است که فرمود: "اگر قیامت بر پا شد و در دست یکی از شما نهالی بود، اگر کمی پیش از قیامت توانست آن را بکارد، باید بکارد." درخت ضامن بقای انسان و حیوان است، انسان ها، خودرو ها و حیوانات مصرف کننده هوا و اکسیژن و درخت تولیدکننده آن است. لذا اسلام گفته است به میزان هوایی که مصرف می کنید باید درخت بکارید.

و نکته پایانی آنکه گرچه در اسلام بر کاشت درخت در این دنیا تأکید فراوان شده است اما بر این نکته نیز سفارش بسیار شده است که درختان بهشت نیز باید در این دنیا کاشته شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: "صبحگاهان و شامگاهان بگو سبحان الله و الحمد لله و لااله الا الله و الله اکبر، پس به خاطر هر ذکری ده درخت از انواع درختان میوه در بهشت برای تو کاشته می شود و آنها از باقیات الصالحات است." به قلم مسیب صدری، مدیریت انجمن حامیان محیط زیست ابوزیدآباد

جناب آقای ابوالفضل نوری،

درگذشت والده محترمه، بانو عزت کمالی را به شما و خانواده محترمتان تسلیت عرض می نمایم. ما را در غم خودتان شریک بدانید.

کانون فرهنگی هنری الغدیر، بیت امتاء مسجد علی بن ابی طالب

چرا عقب مانده ایم؟



تولستوی سخنی با این مضمون دارد: "باید از گفتنی هایی گفت که

احتمالاً بسیاری آنرا می دانند ولی جرأت ابراز آنرا حتی برای خودشان هم ندارند." بعضی از این گفتنی ها حقیقت دارند و حتی تلخ هستند. برای من که چند سالی است در خارج از ابوزیدآباد (چه اجباری و چه اختیاری) بوده ام و یا سفر کرده ام، جای بسی تعجب است که چرا آنطور که شایسته است، نتوانسته ایم پیشرفت کنیم و همیشه یک جای کارمان می لنگد؟! گاهی به خود می گویم که چرا وضعیت بدین شکل است؟! شهرمان مگر چه مشکلی دارد که هنوز هم با گذشت سالها، در به روی همان پاشنه سابق می چرخد؟! به همین خاطر سعی کردم تا در این باره تحقیق کنم و دلایل اصلی آنرا بررسی کنم. بدین منظور در این نوشته کوتاه، برای انتقال منظور و گاه انتقاداتم، به سراغ کلمات بی خطر و به اصطلاح دیپلماتیک نمی روم و تمام سعی ام بر این است تا حقیقت را فدای مصلحت نکنم.

حال برویم سر اصل مطلب: چرا عقب مانده ایم؟ ریشه این عقب ماندگی در چیست؟ اگر چرخي در ابوزیدآباد بزنیم و از چند نفری این سؤال را بپرسیم، با اطمینان خاطر یک موضوع را مطرح می کنند: اختلافات

سیاسی. اما باز هم یک سؤال: ریشه این اختلافات در کجاست؟ چرا اختلاف داریم؟ همه برای یک هدف کار می کنند و سعی می کنند تا نام نیکی را از خود به یادگار بگذارند. این مسئله مدتهاست که ذهنم را درگیر کرده و به همین خاطر گاهی این سؤال را در داخل گروهها، طیف ها و از افراد گوناگون به طرق مختلفی می پرسم و نظراتشان را می شنوم. اکنون با تکیه بر نظرات گوناگون به نتایجی رسیده ام که گوشه ای از آنرا بیان می کنم. امیدوارم که در آینده مجال باشد تا کاملتر و مفصلتر به عرضتان برسانم.

۱- توهم دائمی توطئه: بررسی اولیه حقیر این بود که تمامی این افراد، خواه عضو گروههای سیاسی یا اجتماعی و ... همیشه این طرز تفکر را دارند که به قول معروف کار، کار انگلیسی هاست (حکایت دائمی جان ناپلئون). آنچنان توهم توطئه را در ذهنشان پرورش می دهند که هر گونه عدم موفقیت در کارها یا برنامه هایشان را به طرف مقابل و توطئه هایش نسبت می دهند و حتی آنرا توجیه قانع کننده ای می دانند. مثل اینکه به نزد فالگیر بروید. فالگیر برای حل مشکلاتتان!! حرفهای جالبی می زند. مثلاً مشخصات آدمی با چشمان درشت، قد متوسط و ... را می دهد و می گوید که او گره در کارت انداخته است. جالب اینجاست که طرف احساس می کند که عدم موفقیت در کارش مربوط به دیگری بوده و خود را توجیه می کند. این ماجرا آنقدر جریان پیدا می کند تا تبدیل به یک کینه می شود و این نقطه شروع سقوط اخلاقی می باشد. حال خود قضاوت کنید که اگر توهم توطئه در افراد به کینه و حسادت تبدیل شود، چه خسارتی

۲- احساساتی بودن وشعارزدگی روزمره: ما معمولاً به جامعۀ وارد می کند. حال اگر خدایی نکرده یک نفر مثلاً به لحاظ تحصیلی، مالی و ... از طرف دیگر پائینتر باشد، خود به خود دلیلی مناسب برای دشمنی فراهم می شود.

۳- ریاکاری و فرصت طلبی: وقتی در مورد موضوعی پنهان کاری کنیم، مجبور به دروغ گویی می شویم و برای حفظ وضع موجود، به ریاکاری و ظاهر سازی روی می آوریم. چنان نقش بازی می کنیم که حتی هنرپیشه های حرفه ای هم انگشت به دهان می مانند. در جلو چشم دیگران یک جور حرف می زنیم و در پشت سرشان جور دیگر.

آینه گر نقش تو بنمود راست... خود شکن، آئینه شکستن خطاست
در پایان اگر نظری یا انتقادی نسبت به این نوشته داشتید، لطفاً از طریق ایمیل برای من ارسال فرمائید.
حمیدرضا پوربرات ابوزیدآبادی
(ایمیل: hpourbarat@yahoo.com)

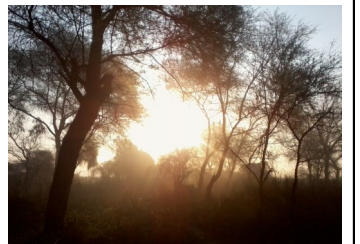
انتشر کتاب "فرهنگ مثل با و کنایات و اصطلاح در گویش ابوزیدآبادی"



پس از چهار سال تلاش و تحقیق به صورت میدانی و کتابخانه ای، سرانجام "فرهنگ امثال و کنایات و اصطلاحات گویش ابوزیدآبادی" به ثمر نشست. کتاب یاد شده اکنون مرحله نهایی را می گذراند و بزودی در دسترس فرهنگ دوستان قرار می گیرد. این کتاب در سه بخش عمده جمع آوری شده است. الف: مثل ها، ب: کنایات و اصطلاحات، ج: واژگان. علاوه بر این خوانندگان محترم خواهند توانست جواب بسیاری از سوالات خود از قبیل زبان شناسی و فرهنگ مردم این سرزمین را در این کتاب جویا شوند. هر چند مثل هر اثر پژوهشی دیگری این مجموعه هم خالی از اشکال نیست ولی نویسنده در حد توان کوشیده است تا این مجموعه به عنوان کتاب جامع و مرجع، راهگشای تحقیقات بعدی در زمینه های مختلف باشد. تعداد صفحات پانصد صفحه و بهای آن تقریباً بیست هزار تومان است. این کتاب به سه صورت فارسی، رازی و لاتین نوشته شده است.

سید طیب رزاقی

روستا

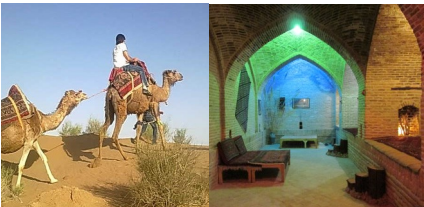


اصلن روستا باید در آن صدای گاو بیاید، صبح ها خورشید که در می آید، باد، بوی پهن گوسفند با صدای زنگوله ی بز برایمان ارمغان بیاورد، آلودگی صوتی اش عرعر الاغی باشد و صدای سگی، روستایی که صبح نشده صدای بوق ماشین در آن می آید که روستا نیست، روستایی که دوست دارند اتاق هایش را روی هم بچینند که دیگر روستا نیست، من میخوام از فردا گلیم بردارم به روستای خودم سفر کنم، هرروز به صمیمیت اهالی سفر کنم، راه خانه تا قاشماقاری و از آن طرف تا سیازگه را پیاده گز کنم، با مردم سلام کنم و بگویم چه مردم خوبی، چه صبح لطیفی، هوا چه تازه است، با چوپانی خوش و بش کنم و بپرسم شیر بز کیلویی چند است، کمی برای مردی که کشاورزی می کند آبیاری کنم، چای دم کشیده با طاق را وقتی بخورم که سگ گله من را ترسانده باشد، بعد از این همه تازه ساعت ۷ یا ۸ صبح باشد! اگر روستای ما ایبانه نمی شود، ایبانه هم روستای ما نمی شود، اصلاً در این دنیا، هیچ کجا، هیچ کجای دیگر نمی شود. جاذبه ی توریستی روستای من گلیم باشد، خورشید باشد، مردم مهربان، شیر بز، خانواده ای که با فرزندش رازی صحبت کند، و همه صدای طلوع را بشنود بهتر است، یا خانه های روی هم ساخته، بحث سر "آی او اس" و "اندروید"، بازار بورس و قیمت سکه؟ این ها در شهرهای بزرگ هست، بهتر است چیزی باشم که آنجا نیست. طوری زندگی کنم که آن ها نمیتوانند. میخوام تا صدای قار و قور ماشین های روستامان آن قدر زیاد نشده که کسی صدایم را نشنود سلام کنم و بگویم: مردم روستای محمدآباد، دوستتون دارم. به قلم محمدامین مسگری

بازگشایی سفره خانه سنتی قصر کن... با قابلیت اسکان مسافر سفری به درازای تاریخی کن

سرو نوشیدنی سرد و گرم، انواع غذای سنتی، دیزی سنگی، بورنی شتر سواری در کویر، کویر نوردی

آدرس: ابوزیدآباد، کاروانسرای شاه عباسی، سفره خانه سنتی قصر کن مدیریت: مسگری ۰۹۳۷۷۳۱۸۴۲۱

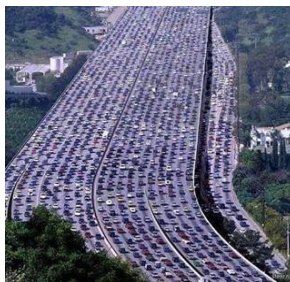




عکس فوق نقاش کانادایی را نشان می دهد که با نقاشی چاله بر روی زمین می خواهد از سرعت اتومبیل ها بکاهد. ای عقده ای ها! بیایید کمی چاله چوله های شهرمان را بدهیم برید تا روی زمین از این کار ها نکنید. خدا را شکر که جوانان ما عقده ی هنری شان را سر چاله چوله خالی نمی کنند! ولی ته چاله چوله چرا !!!

بزرگترین ترافیک دنیا...

بزرگترین ترافیک دنیا در چین بوده است تا به حال ، طول این ترافیک ۲۶۰ کیلومتر و بازگشایی آن ۱۱ روز زمان برده است در این ترافیک ۳ نفر فوت شده و ۲ کودک بدنیا آمدند.



من فکر می کردم فقط ما در ترافیک آفرینی خلاقیم، شما نگو پیش اونا لنگ میندازیم. البته ما با ماشین از روی ماشین هم رد میشیم، اونا که بلد نیستن!!!



درخت خوب است

درخت خیلی خوب است

ما درخت ها را دوست داریم

ماه نهم و هرارید

چند خبر خیلی جدی

احداث و افتتاح دانشگاه ابوزیدآباد مراحل اجرا: دوستان خوابش را دیده اند. تا چه پیش آید



آسفالت جاده اصلی محمدآباد

"اهالی زمین دادند" برنامه امشب سینماهای ابوزیدآباد و شهرستانها



راه اندازی کارخانه کمپوست

مردم منطقه ابوزیدآباد حلقه انسانی تشکیل دادند، مسئولین مجبور به راه اندازی پیش از موعد کارخانه کمپوست شدند.



داستانک

روزی مردی داخل چاله ای افتاد و بسیار دردش آمد ... یک کشیش او را دید و گفت :حتما گناهی انجام داده ای! یک دانشمند عمق چاله و رطوبت خاک آن را اندازه گرفت! یک روزنامه نگار در مورد دردهایش با او مصاحبه کرد! یک یوگيست به او گفت : این چاله و همچنین دردت فقط در ذهن تو هستند در واقعیت وجود ندارند!!!!. یک پزشک برای او دو قرص آسپرین پایین انداخت! یک پرستار کنار چاله ایستاد و با او گریه کرد! یک روانشناس او را تحریک کرد تا دلایلی را که پدر و مادرش او را آماده افتادن به داخل چاله کرده بودند پیدا کند! یک تقویت کننده فکر او را نصیحت کرد که : خواستن توانستن است! یک فرد خوشبین به او گفت : ممکن بود یکی از پاهات رو بشکنی!!! سپس فرد بیسوادی گذشت و دست او را گرفت و او را از چاله بیرون آورد...! *** آنکه می تواند، انجام می دهد و آنکه نمی تواند، انتقاد می کند. ***

ما بنامه یثم و مروارید. کانون فرهنگی هنر الغیر

پل بای ارتباطی

ایمیل: alghadiremail@gmail.com

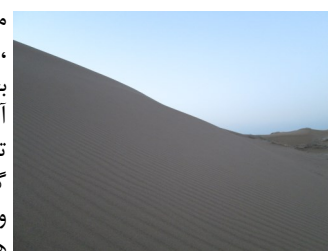
وبلاگ: alghadirblog.blog.ir

سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۳۰۰۰۴۰۰۰

تلفن مدیر مسئول: ۰۹۳۰۹۹۹۰۰۱۴

با تشکر از آقایان: حاج سید طیب رزاقی، علی قربانی، حمید رضا پورپرات، مسیب صدری و تمامی دوستانی که ما را همراهی کردند.

یک خاطره



برندن . تقریباً ظهر شده بود . برای صرف چای صدایشان زدیم . از موسیقی اصیل ایرانی پرسیدند . اجرای هنرمندانه ی دوستان و ملودی طبیعت زیبایی که همیشه بی توجه از کنارش می گذریم، صدای پای سکوت بود و آرامش و چقدر این پارادوکس ملموس بود و غیر قابل توصیف . آنها راست می گفتند : کویر بی نهایت است و موسیقی اصیل ایرانی عمیق و روح نواز . ایرانی ها با صفا و مهمان نواز هستند و از همه مهمتر حدود ۲۰ روزی است که در ایران هستیم و امروز بهترین روز ایرانی ما بود .

یک تلنگر

درست است که جاذبه ی گردشگری چندانی نداریم ولی همان تعداد انگشت شمار هم اعجاز آمیز هستند .

ای سیر ترانان جوین خوش نماید معشوق من است آنکه به نزدیک تو زشت است (حضرت سعدی)

پتانسیل جذب گردشگر را داریم اگر کمی همت کنیم .

زان بیش که دست و پا فرو بندد مرگ آخر کم از آنکه دست و پای بزینم (دکتر خانلری)

سخن آخر

صمیمانه از تمام کسانی که مجدانه برای توسعه ی صنعت گردشگری در منطقه تلاش می کنند بویژه آقای مهدی مشهدی و دوست عزیزم آقای محمد مسگری تشکر فراوان دارم . امید است که زحمات این عزیزان بی پاسخ نماند .

به قلم علی قربانی

میروسلاو ۳۵ ساله بود ، متأهل و دارای دختر بچه ای ۸ ساله . شغل آزاد داشت و تعطیلاتش را به ایران گردی می گذراند . وقتی در یکی از حجره های زیبای

کاروانسرای باصفای شهرمان از خانواده اش پرسیدم احساس کردم غم سردی بر چهره اش نشست . او دلتنگ خانواده اش شده بود . پیترا اما ۳۰ ساله بود ، مجرد و دانشجوی مهندسی الکترونیک و از آنجائیکه بسیار شوخ و شاداب بود میروسلاو را دوباره خنداند و او را به حال و هوای حجره بازگرداند . لحظه شماری می کردند تا ستاره های شب خوابشان ببرد و روشنایی روز کویر زیبای سیازگه را زیباتر نشان دهد . انگار تازه متولد شده بودند . کفش و جورابهایشان را کردند و مانند پرنده ای که تازه از قفس رها شده است شروع به پرواز کردند . نمی توانستم خوشحالی آنها را درک کنم . پشتک زدن ، دراز کشیدن روی ماسه ها ، دنبال هم کردن ، مسابقه گذاشتن در بالا رفتن و پائین آمدن از تپه ها و در یک کلام جنب و جوش بیش از حد آنها ما را که کنار آتشی زیبا نشسته بودیم خسته کرد، اما آنها همچون گل آفتاب گردان ، هرچه آفتاب گرمتر می شد ، شور و شوقشان بیشتر می شد . از وجب به وجب این تپه ها عکس و فیلم گرفتند و از تک تک این ثانیه ها لذت